بسم الله الرحمن الرحیم

# خلاصه جلسه قبل

در مبحث امر به شیء، نهی از ضد خاص مهم‌ترین دلیل، طریق مقدمیت بود و استدلال مقدميت این بود که بین ضدین، تمانع است و مقتضای تمانع، مانعیت هرکدام برای دیگری است و مقتضای مانعیت این است که عدم مانع، شرط و مقدمه برای دیگری می­شود. ‌پس رتبه­هاي دو ضد متفاوت شد. وقتی‌که امري به ضد تعلق مي­گيرد به عدم ضد ديگر هم به‌عنوان این‌که مقدمه آن است، يک امري تعلق مي‌گيرد. اين اساس استدلال در طريق اول بود.

این استدلال که استدلال قدیمی کهن در باب ضد است با مناقشات زیادی مواجه شده است که تاکنون سه مناقشه بحث شده است. مناقشه اول از مرحوم نائینی بود. مناقشه دوم اشکال نقضي بود که بیان شد و مناقشه سوم، تقريب اول از کلام صاحب کفايه بود که بحث شد.

# اشکال چهارم بر استدلال مقدمیت

## مقدمه اول: تمانع ضدین یا نقیضین در عالم خارج

تقریب دومي از کلام صاحب کفایه است که در کلمات مرحوم آیت‌الله خوئی و حضرت امام آمده است. این تقریب از تقریب اول دقیق‌تر و مبتنی بر یک مقدمه فلسفی اساسی است و آن این است که ضدین یا نقیضین که تنافر دارند این تنافر و تعاند، اجتماع این دو را در تحقق و وجود در یک‌زمان واحد منع می­کند. وقتی می‌گوییم نقیضین یا ضدین باهم تعاند و تنافر دارند، معنایش این است که در زمان واحد باهم جمع نمی­شوند. این امر مورد اتفاق همه عقلای عالم است.

## مقدمه دوم: تمانع ضدین یا نقیضین در مرتبه واحده

مطلبی که می‌توان به‌عنوان نکته اصلی افزود این است که اجتماع نقیضین یا اجتماع ضدین در رتبه واحده هم محال است؛ یعنی نقیضین یا ضدین نمی‌توانند در یک رتبه باهم جمع شوند و کاری به تحقق و وجود خارجی ندارند. اجتماع این‌ها را حتی در رتبه فرضی عقلي هم نمی‌توان پذیرفت. پس همان‌طور که منافرت و معاندت ضدين يا نقيضين، عدم جواز اجتماع در وجود و آن واحد را اقتضا می‌کند، همچنین اقتضای عدم اجتماع در رتبه واحده را هم می­کند.

مثلاً بیاض که رتبه‌ای از مراتب وجود را دارد، ضدین يا نقيضين در آن رتبه نمی‌توانند باهم جمع شوند. در سلسله‌مراتب علت و معلول، یک رتبه معلول و یک رتبه علت وجود دارد. در رتبه علت دو نقيض در یک رتبه جمع نمی‌شوند. اين مطلب جديدي است که در اينجا مطرح‌شده و بین اصولیین رواج پیداکرده است. این کبري برای دلیل است.

صغری: در این مثال هم وجود بیاض در عالم نفس الامر و واقع، رتبه­ای دارد. در يک رتبه­اي از رتبه­های عالم نفس الامر، در رتبه وجودی بیاض نمی‌تواند سواد و سیاهی باشد.

## مقدمه سوم: نبودن سواد يعني عدم سواد

وقتی در رتبه بیاض، سواد نمی‌تواند باشد، نمی‌توان گفت که در اين رتبه نه سواد است و نه عدم سواد بلکه نبودن سواد به معنای عدم سواد است.

## نتیجه مقدمات

در هر رتبه‌ای که بیاض است، باید عدم سواد هم در همان رتبه باشد؛ برای این­که در این رتبه، سواد که نیست باید عدم السواد باشد و نمی­شود در این رتبه، نه سواد باشد و نه عدم سواد. رفع نقيضين و جمع نقیضین در رتبه واحده معقول نيست.

اين تقرير که دقیق‌تر است می‌گوید: در بحث وجود عيني، بياض و سواد هر دو نمی‌توانند باشند، اما رتبه بياض، وجود سواد نيست ولی نمی‌تواند نه سواد باشد و نه عدم سواد. در هر رتبه‌ای، يکي از نقيضين بايد باشد و ‌رفع نقيضين از مرتبه واحده جايز نيست؛ بنابراین چون رفع نقيضين از مرتبه واحده جايز نيست بايد گفت: بياض با عدم سواد در رتبه واحده هستند.

در تقریر اول بحث روی ضدين و نقيضين بود ولي در این تقریر، نقيضين مهم است.

# جمع‌بندی اشکال چهارم بر استدلال مقدمیت

۱: اجتماع و ارتفاع نقیضین در عالم خارج درآن‌واحد نمی‌شود.

۲: اجتماع و ارتفاع نقیضین در مرتبه واحده هم نمی‌شود.

۳: در رتبه‌ای که بیاض است سواد نیست بلکه عدم سواد است. در اینجا بیاض و عدم سواد هم‌رتبه هستند و وقتي هم‌رتبه شدند ‌ديگر نمی‌توان به مقدميت قائل شد. استدلال تمانع و تعاند می‌گفت: عدم سواد، ‌مقدمه وجود بياض است ولي این استدلال می‌گوید: در رتبه بیاض، سواد نیست؛ پس عدم سواد باید باشد و عدم سواد، با بیاض هم‌رتبه می‌شوند. وقتی دو چیز در یک رتبه هستند نمی‌تواند يکي بر ديگري مقدمه باشد. لذا عدم سواد، مقدميت ندارد.

پس در مرتبه وجود یک ضد، ضد دیگر نیست. وقتی وجود ضد نبود، عدم ضد بايد در آن مرتبه باشد؛ چون ارتفاع و اجتماع نقيضين در مرتبه واحده نمی‌شود. در رتبه وجود بياض، نمی‌شود بگوييم: سواد و عدم سواد جمع می‌شود. همچنین نمی‌توان گفت: سواد و عدم سواد رفع می‌شود. سواد که يقيناً نمی‌تواند بيايد چون ضدين هستند پس عدم سواد بايد در همين رتبه باشد.

اين استدلال فلسفي بر اساس اين است که اجتماع و ارتفاع نقيضين از مرتبه هم جايز نيست. در مرتبه بياض، اگر سواد نيست، بايد عدم سواد باشد.

# پاسخ اول به اشکال چهارم

آیت‌الله خوئی و حضرت امام بیانات و تقريباتي نسبت به این جواب دارند. آیت‌الله خوئی در کبری خدشه کرده‌اند و فرموده‌اند: اجتماع و ارتفاع نقیضین از مرتبه جایز است. آنچه عقل ما در استحاله اجتماع نقيضين يا ارتفاع نقيضين می‌فهمد این است که در وجود خارجی، چیزی نمی‌تواند هم باشد و هم نباشد.

البته شرط زمان واحد و شروط ثمانیه‌ای که در منطق در بحث وحدت هست را باید داشته باشند و اصل این شروط هم به این برمی­گردد که در عالم وجود و خارج، نقیضین نمی­توانند هم باشند و هم نباشند؛ اما در رتبه‌های تحلیلی، در يک رتبه‌ای،‌ اجتماع و مخصوصاً ارتفاع نقيضين مانعي ندارد.

شما می‌گویید: در رتبه وجود بیاض، یا باید سواد باشد و یا عدم سواد؛ ولی ما می‌گوییم: در اين رتبه نه سواد است و نه عدم سواد. در عالم خارج این‌گونه نيست که وجود و عدم سواد درجایی جمع يا رفع شده باشد. بياض نیز همانند سواد است. البته در رتبه بياض می‌گوییم: در تحليل عقلي نه سواد در اين رتبه است و نه عدم سواد. بلکه عدم سواد مقدمه بیاض است و در رتبه بیاض، نه عدم سواد است و نه سواد.

مثال: «انسان حیوان ناطق است». در رتبه تعریفی و تحلیل ماهوی انسان، موضوعاتی مانند واجب‌الوجود، وجود ندارد. هیچ مانعی ندارد که بگوییم: در تعریف جنس و فصل انسان، وجود و عدم واجب، مأخوذ نیست. در مقام تحلیل رتبی انتزاعي در تعریف انسان، هیچ مفهومی وجوداً و عدماً در این ربطی ندارد.

بنابراین آیت‌الله خوئی می­فرمایند: آنچه عقل ما به آن داوری می­کند این است که در عالم واقع، بیاض و عدم بیاض در موضوع واحد و درآن‌واحد جمع نمی‌شود؛ اما در تحلیل رتبی، ارتفاع نقیضین مانعی ندارد. بعضی‌ها هم در این مسلک مشی کرده‌اند و رفع این‌ها را جایز دانسته‌اند.

# پاسخ دوم به اشکال چهارم

پاسخ دقیق مرحوم امام مبتنی بر بحث منطقی است که تفاوت بین سالبه محصلّه و موجبه معدولة المحمول است. در منطق یک سلب تحصیلی داریم که می­گوییم: «لیس زید بقائم» یعنی سلب روی این جمله آمده است؛ اما همین را در قالب موجبه معدوله می‌توان بازسازی کرد و بگوییم: «زید لاقائم».

## نکته اصلی پاسخ مرحوم امام

فرمایش مرحوم امام مقدمات دیگری هم دارد که در استدلال خیلی دخیل نیست. نکته اصلی این است که یک سالبه محصله داريم مانند: «ليس زيد بقائم» و ‌يک موجبه معدولة المحمول داريم مانند: «زيد لاقائم» که «لاقائم»‌ مفهوم عدمي مفردي است که است که بر موضوع حمل شده است. موجبه سالبة المحمول داریم مانند: «زید لیس بقائم».

## تفاوت سالبه محصله با موجبه معدولة المحمول

در اسفار بحث‌های پیچیده و مکاتبات مناظره‌ای بین مرحوم طباطبائی و مرحوم شیخ مهدی حائری هست که علامه می‌گویند: این جملات یکی هستند؛ اما مرحوم حائری می‌گویند: این‌ها باهم فرق دارند. ظاهر کلام ملاصدرا نیز همین است.

نکته‌ای که اینجا محل بحث است همان قضیه سالبه و موجبه معدولة المحمول است. اين دو باهم فرق دارند؛ وقتی می‌گوییم: «لیس زید بقائم» قائمیت را از زید برمی‌داریم؛ ولی وقتی می‌گوییم: «زید لا قائم» به زید در رتبه­اش لاقائم را نسبت می­دهیم. در «لیس زید بقائم» چيزي را به زيد نسبت نمی‌دهیم و حملی انجام نمی‌شود.

## ثمره بحث منطقی

«ليس زيد بقائم» را درجایی که زيدي در عالم نيست می‌توان گفت و سالبه به انتفاء موضوع می‌شود؛ ولي «زيد لاقائم» را درجایی می‌توان گفت که زيدي در عالم باشد و در اینجا سالبه به انتفاء موضوع نیست. فرق مهم‌تر این است که در اولی، عدم قیام را در مرتبه‌ای اثبات نمی­کند و قيام را برمی‌دارد ولی در دومی، عدم قیام را در رتبه­ای اثبات می‌کند.

## وجه استدلال مرحوم امام

مرحوم امام می­فرمایند: در رتبه بیاض پس از تحقق آن، عقل می­گوید که اين سواد نیست؛ اما به این معنا نیست که عدم سواد است؛ بنابراین بیاض، عدم سواد نیست بلکه «لایوجد فی هذه الرتبه سواد» است ولو این‌که ارتفاع نقیضین از مرتبه جایز نباشد. سواد در اين مرتبه ‌به نحو سلب تحصيلي نيست.

شما دنبال موجبه معدولة المحمول هستيد؛ يعني می‌خواهید بگوييد: لاسواد در رتبه بياض است درحالی‌که اقتضاي ارتفاع نقیضین اين است که در اين مرتبه لايوجد سوادٌ. در اینجا تحقق بیاض، سواد را از اين مرحله فقط سلب می‌کند و ‌سلب این مرحله به نحو سلب تحصيلي، غير از اثبات عدم سواد به نحو موجبه معدوله در اين مرتبه است.

نفی مقتضای عدم جواز ارتفاع نقیضین این است که قضیه، موجبه معدوله نیست بلکه سالبه محصله است: «ليس البياض بسوادٍ» اما شما می‌خواهید بگوييد: «البياض لاسواد». نفی وجود چیزی اقتضا نمی‌کند که عدمش به‌عنوان معدوله در این رتبه باشد. بین این دو خلط شده است.

## فرق نظر آیت‌الله خوئی با نظر مرحوم امام

مغالطه بين سالبه محصله و موجبه معدولة المحمول زياد است ازجمله در اينجا که مستدل مغالطه کرده است. آیت‌الله خوئي در کبري اشکال کردند و فرمودند: ارتفاع نقيضين در رتبه، استحاله ندارد؛ اما مرحوم امام می‌فرمایند: در رتبه، ارتفاع نقيضين محال است ولي نقيض وجود سواد، سالبه محصله است، درحالی‌که مطلوب شما، موجبه معدوله المحمول است.

بنابراین بين اين دو خلط شده است و گفتيد: چون ارتفاع نقيضين جايز نيست ‌پس در رتبه، بياض لاسواد است و عدم السواد، مقدم نيست، بلکه هم‌رتبه است درحالی‌که سالبه محصله اقتضاي اين را ندارد. در رتبه فقط اين است که «لايوجد سواد» اما این‌که عدم سواد در اين رتبه است اين اقتضا را ندارد.

# خلاصه پاسخ اول و دوم به اشکال چهارم

آیت‌الله خوئی می‌فرماید: کبري که استحاله ارتفاع نقيضين از رتبه باشد را قبول نداريم. ‌نقيضين در عالم وجود با آن هشت شرط جمع نمی‌شود ولی در رتبه، ارتفاع نقیضین مانعی ندارد.

مرحوم امام گویا این را پذیرفته‌اند که در آن مرتبه نمی‌شود نقيضين مرتفع شود؛ اما می‌فرمایند: نقيض وجود سواد‌ «لايوجد سواد» ‌به نحو سالبه محصله است درحالی‌که مطلوب شما اين است که عدم سواد در اينجا به نحو موجبه معدولة المحمول است.